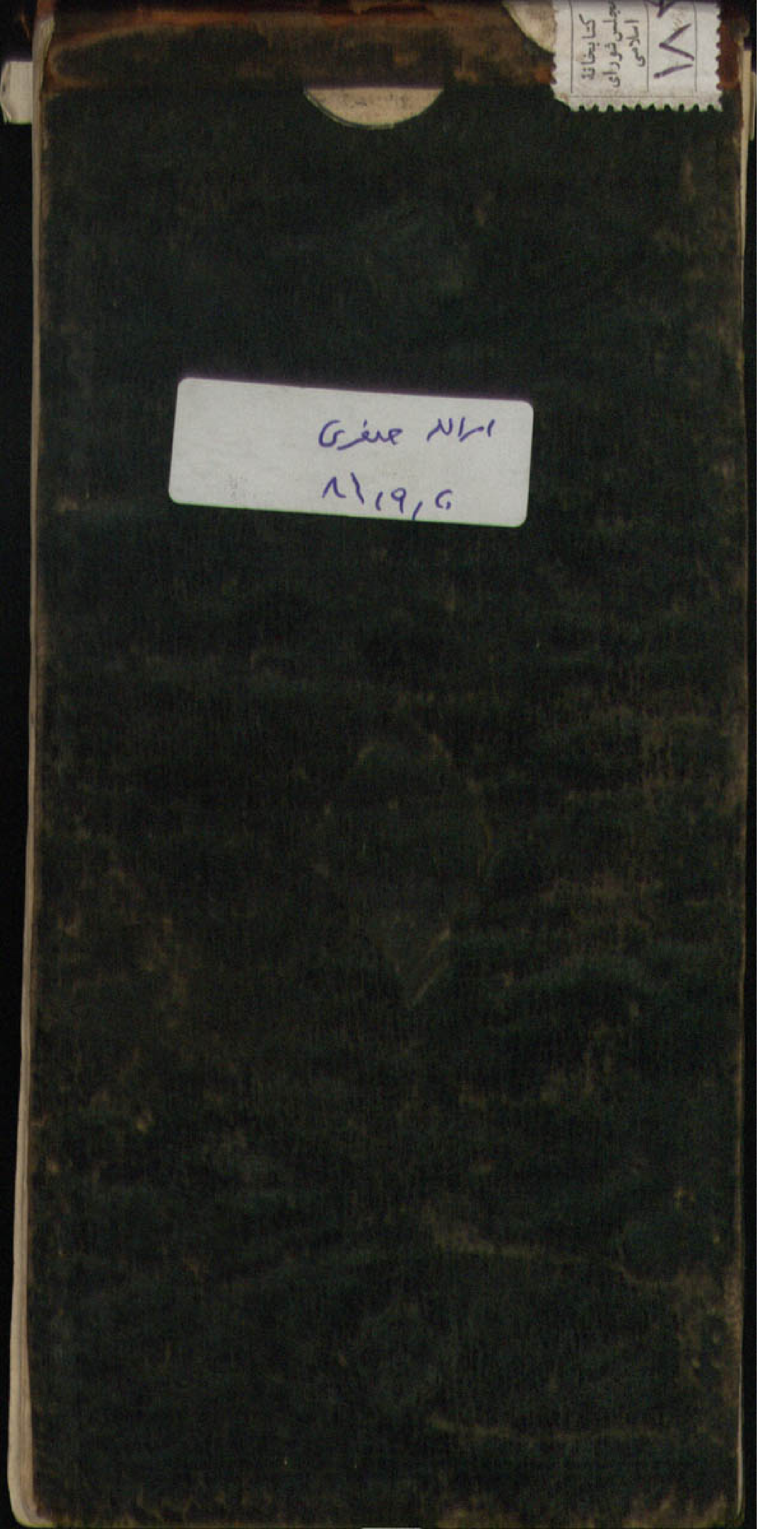
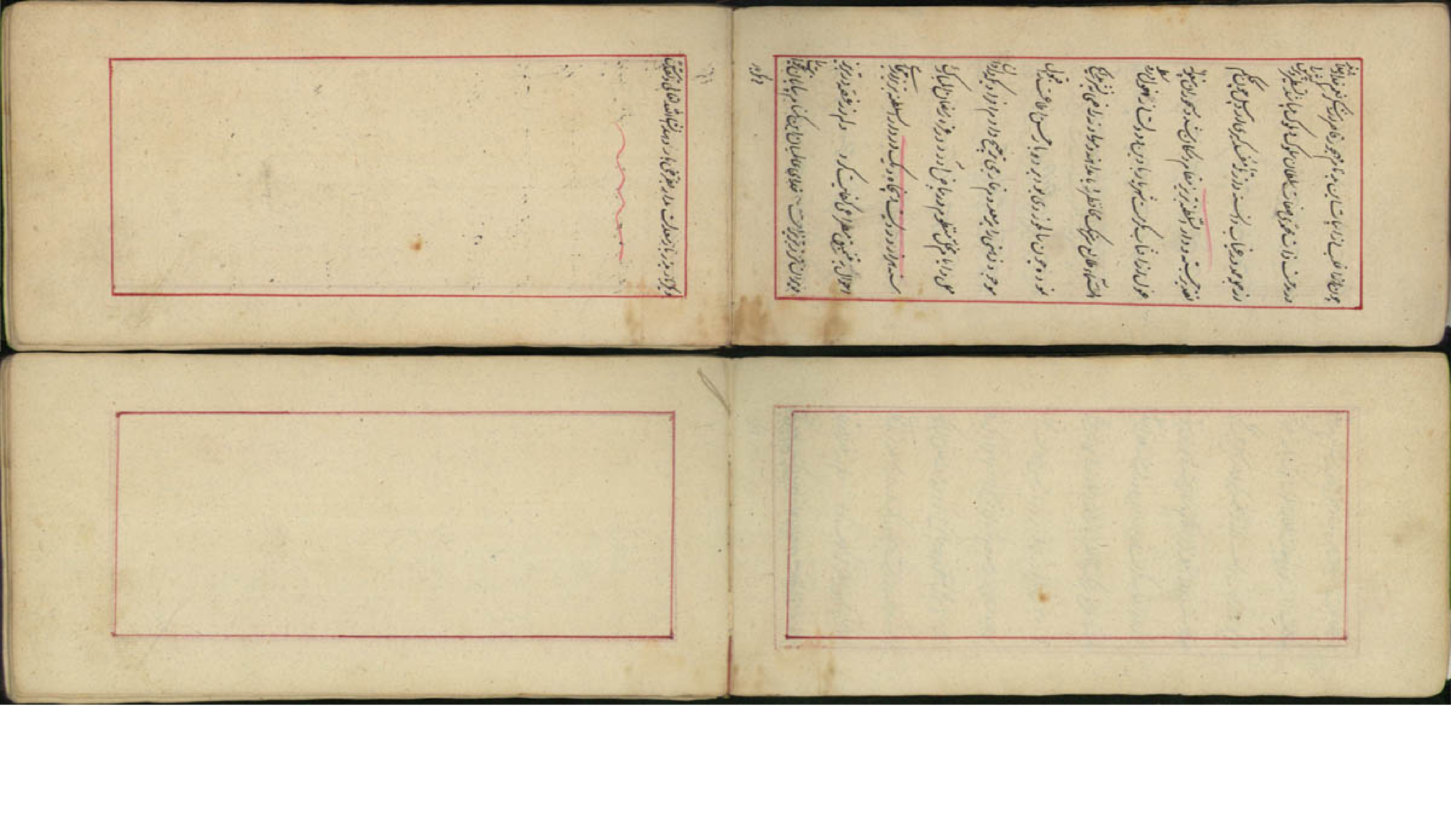


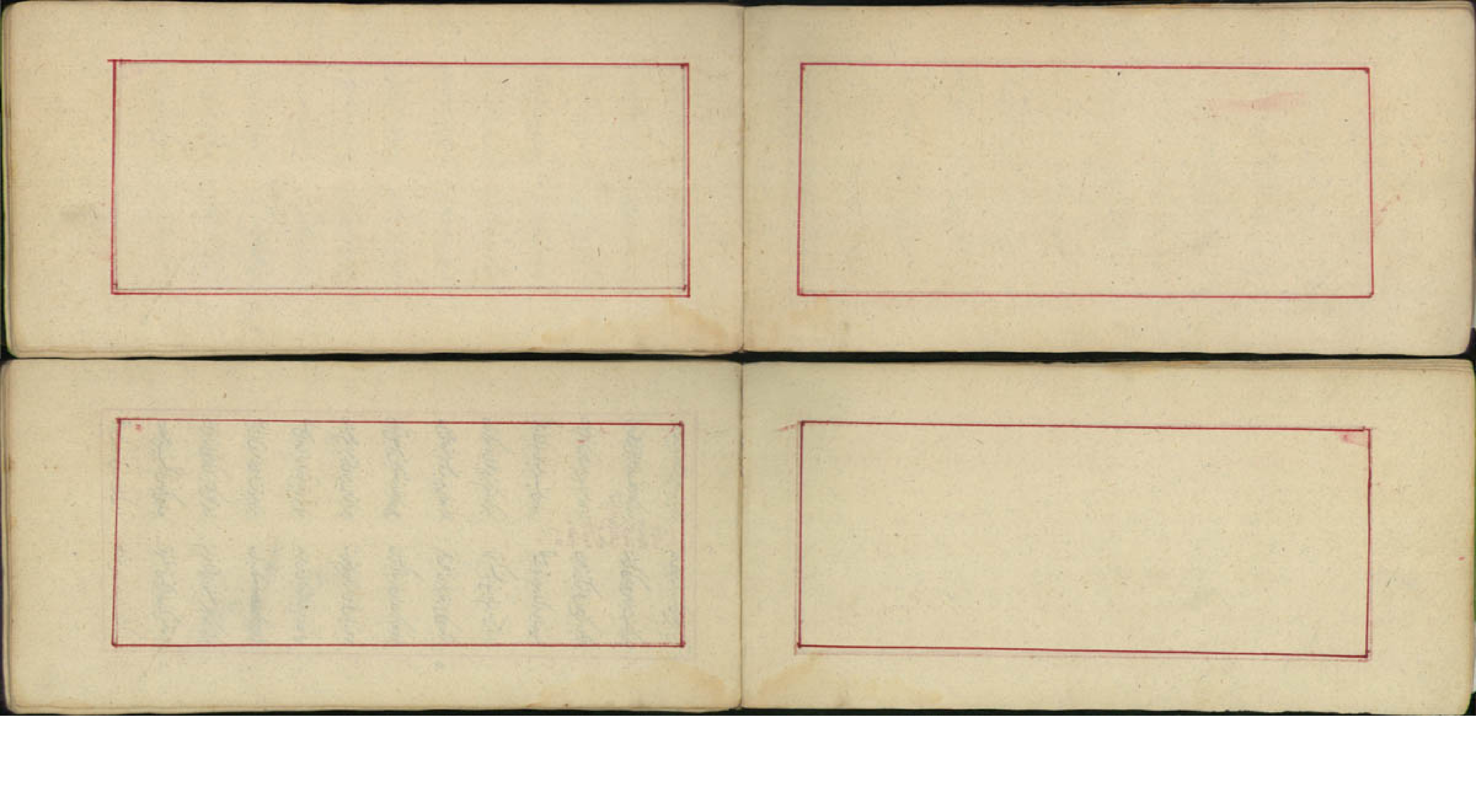
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۴۵۶


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۴۵۶
محمود میرزا
(فرزند فتحعلی شاه)
بعد از آنکه سپهر کبود [illegible] جانب [illegible] و این [illegible]
مغول و [illegible] عوام و احراق غضب [illegible] ایام در زندان
به حکم ملک الملوک که دست عالم گیرش چون خورشید در گرد عالم
[illegible] منصور [illegible] محمود [illegible] و به حکم
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
به حضیض آمد [illegible] سلطانی [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible]
۱۸۴۵۶
۲۰۹۶۲۱





نماند هزار از خلق جز قاری — شود کم از کلاغ و زاغ گورستان
دو ده هزار برنایی شد ز اجل — هزار جان گرامی فدای یک تن آن
بخاک رفت یکی آفتاب اوج جلال — که چاک گشت از و جیب ماه تابان
ضیای چشم ملوک صفای صفوت خود — همای اوج سعادت طلیق خلق جهان
جهان عزت و اقبال جهان دانش و دین — سپهر جود و کمال آفتاب بخت روشن
جهان شاه ملک زاده ستوده خصال — چو سرو زمان و زیب باغ جهان
وداع کرد جهان را بروزگار شباب — نهال قامت آن شد بخاک تیره نهان
عزیز دار نوای خاک آن جو در یتیم — که بود و بیعلی اندر سپاه نا خوان
گسسته شد ز احسان ز بن غرای آب — شکست خاطر اطفال از بن جهان بتمان
دریدهانه نوکت جز زال نا باور — بر دو کوت دولت جز زبان خاک
غنی گشت نادار عیسی بر او — جز آن بادیه نامرد و بوسی بیاران
شکست بر بساط آنکه فروغ نا امید — بپشت دیده و عشرت نا سعد و خود بر ایمان

۱۱

ز اهر رفت ز آزاد کان و آزاده — فراز کرد روز دیوان چشم بد در ایمان
سیاه دار بسیه روزگار گشت ره — خواب باد و خواب آن طلعت شکرخند
از و زمانه بگیتی نه جز چشم پر آب — از و زمانه بر در دلان نه جز آه و فغان
چو مرگ پرده در آن جوان ببر برد — اجل ندید بعلی در جهان به بیر و جوان
برو ز روزگار جوانی ابهل سپیده داد آرا — شکفته بود چو یک جایی بهار و خزان
نبود دیده محمود بود جستجو نی — بود چشم بهار و در گنج بود دار جهان
فروخت احمد محمود دین سینه کاو فنی — گرفت جان بن جستار ز شرر آن بوستان
چو حالت آن خدا یا به بنده این حالت — چه دارد دل بنا آنکه با کار دیر خبر دان
یکی بکاک یکی در مغاک اندر بند — یکی بکوه دری در حصار در زندان
کدام نقش زند که ما بهم این قهر — کدام نقش بجا کرد دار دار این فغان
کدام روز به بزم بر عزیز رکاب ستون — کدام وقت به رزم و در جهان سر دار آن
نه بار با تنه در بزم خسرو شیراز — نه از کرشته ز خورشید بار بد سلطان

ز آن خفا و در جهان تنگ شد بر اهل جهان — نه تا بیات زمین ز جاه دانش ز بان
چنین گذشت برا هل جهان که گذشته — برو روزگار سلف بر ز غیبی ز طوفان
به کوه بر کوه چون بزرگی زمین — نه مه ده مهر ز بین بود زمان تمام نشان
مصیبتهای بوکه ز مراد قاتن خفا — دو دان بشهر مسوی ملک نه روی زمان
جو ابرهای جسم فاسد ز غم گیتی — ببرگ ماتم پیر بر پر غول و دیر گردان
ببرگهای گل ز خارهای خون غم — نثار غنچهای چمن چو بر سرانشان گلستان
چو لالهها که ز روان از نهاد نرگس — چو غنچها ز شقایق ز سنبل نالان
بموها یان بکی از حلال جم شرف — چو بانوان بری از جرائم عصیان
دیا بخود چه بود از دلای تن آزاد — دیا بخود چه بود دار ای دری بستان
فرقت صحبت و مکار نه کی — بیرو موت و می لامرغ این بیر آن
هر که رکه نظر ستکشود ز اقوام — ز هر محل که خبر کرد شنی ناز او ان
چه عاشقی که جدا از حبیب معشوق — چه ماهی که بجز آن جگر پیر سلطان
خراب گشت زمین از زلال با حقه — خراب گشت جهان از حوادث جهان

بهاده نامه را ولطف پادشاه معین   نجات رفته را باز رحمت یزدان

باچه زبان [illegible] مجلس [illegible] گفت

این قصیده را [illegible] [illegible]

باچه داستان عنوان رونق باز گفت

شکر خداوند را که خداوند ما   زار چه در حبس با شب دراز گفت

نسته به درد [illegible] با شب تیره [illegible]   خار به گلشن چه [illegible] گفت

روز چه [illegible] شنید دولت [illegible]   بخت چه خواند [illegible] طالع سعد گفت

ظلمت ما [illegible] آسمان سور گشت   [illegible] انوار گفت

بار به درگاه [illegible] داد [illegible]   عزت بسیار خواست عذر [illegible] گفت

[illegible] بدید [illegible] کرد   [illegible] شنید [illegible] گفت

روز جهان [illegible] لطف [illegible] داد   کشتیان [illegible] گفت

ماه [illegible] [illegible] گمان   آن همه انکار را [illegible] گفت

بعضی از اعلام را حاجی کعبه نمود   برخی از اعلام را [illegible] گفت

زنهار کرده ناشی [illegible]   زنهار کرده [illegible] دکان

[illegible] گرفت [illegible]   [illegible] گمیز [illegible]

[illegible] سالکان [illegible]   [illegible] ای [illegible]

[illegible] مردان [illegible] شیر [illegible]   [illegible] گردان [illegible] پهلوان

[illegible] چون [illegible]   [illegible] چون [illegible]

[illegible] خواب [illegible]   [illegible] پیشه [illegible]

ز شاخ [illegible] گلستان [illegible]   [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] دور [illegible]   [illegible]

[illegible] شاهم [illegible]   [illegible]

[illegible] نعمتی [illegible]   [illegible]

[illegible] خدا   [illegible] جان

[illegible]   [illegible] زمان [illegible]

[illegible] فاآن   [illegible] سلیمان

کو دیده [illegible] سکندر در روم   [illegible] کیان [illegible]

بر باد [illegible] در تم   بر خاک [illegible]

[illegible] در کار   [illegible] در زمان

[illegible] روز [illegible]   [illegible] دوران

ای وای [illegible]   ای [illegible] زوال سلطان

[illegible] خاک [illegible]   [illegible] گردان

در [illegible] باغ نرگس   [illegible] مژگان

در [illegible] باغ سنبل   [illegible] پریشان

این [illegible] ملک [illegible]   این [illegible] زوال [illegible]

ای [illegible]   ای [illegible]

ای [illegible]   ای [illegible] مژگان

[illegible] مجلس [illegible]   [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] دل پادشاه محمود   [illegible] لطف [illegible]

[illegible] مشتاق   [illegible]

جان [illegible]   [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible] جهان [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible] جان [illegible]   جان [illegible] جان [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible] تاریخ   [illegible]

[illegible] مقام [illegible]   [illegible]

روزی که اجل رسید بنود   یک لحظه درو درنگ تاخیر
نفس بشری ز مرگ ناچار   نه ملک نشاه و نه ملک و میر
گر دو صبری بود و دستی   گر پیر و گر جوان بود و تو فقیر
این کل که بر دری شود خار   این ملک بد هو دری شود دیر
روزی شود این سحر شود شام   وقتی بود ایام الطفر شود دیر
مردی ز کمال مال بی حال   کش میر ز نزد متاع گشتیر
کالای وجود شیر و با دشاه را   در رشته جهت و جنت تسخیر
زانکه آلایش این دو روزه بگریز   دنیا بلش لا یزال در کمین
دست تو ز دست سخاوت بالا   امروز و بر روزه دیگر زنجیر
در باب دو روزه عمر دریاب   این بود چاپ نبود اثر
این هم جهان ناخوش نوش   خوانند ترا الکاف تحقیر
بطری دو بار کار نویس   تا منو خوش است اینکه تقریر

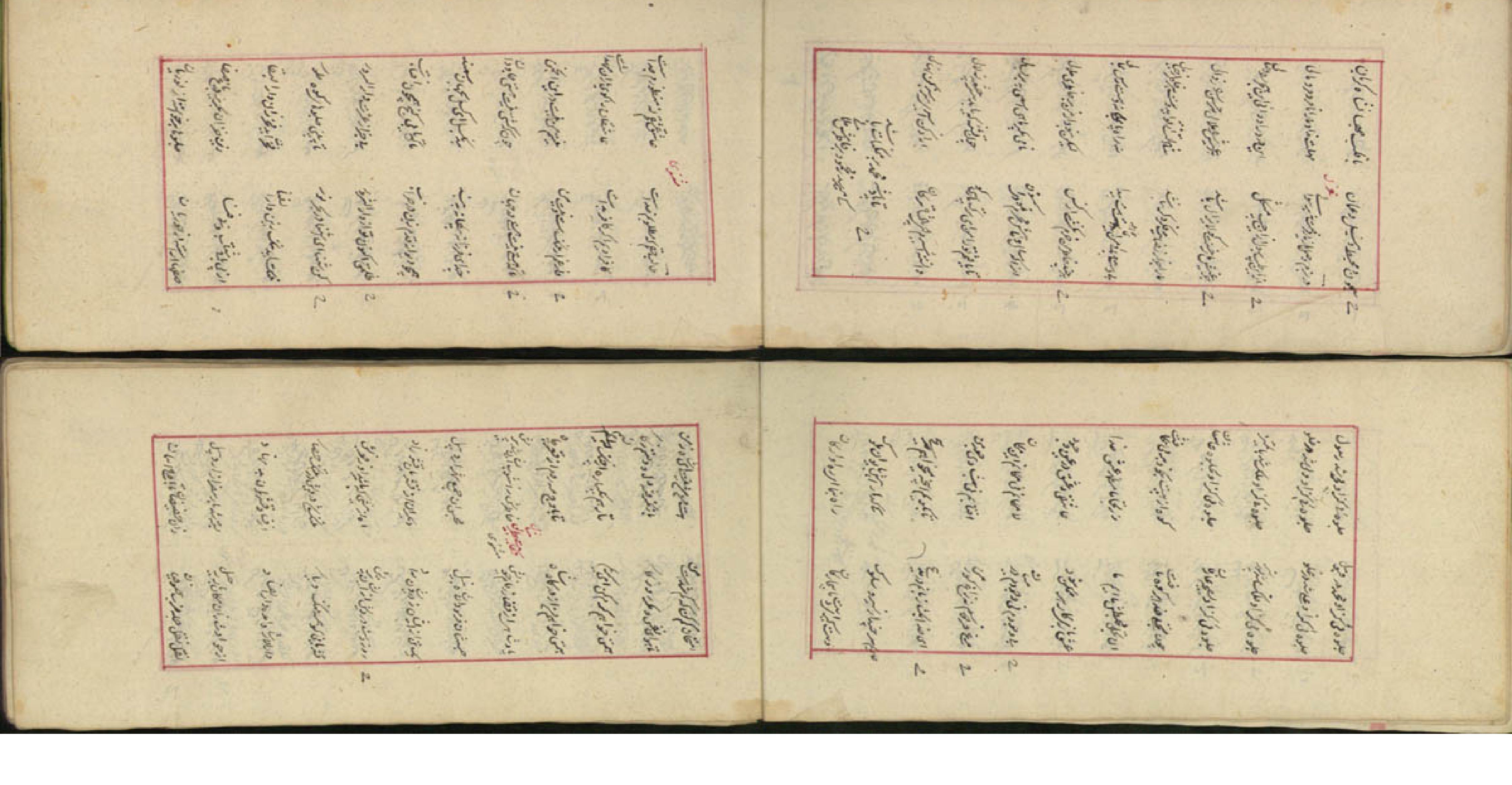
لعلی دو بروز کار بگذار   تا نطق تو خوش بود به تقریر
بر عارف پاک جان کن عجب   بر موی معاف دل زنجیر
زین خوان جهان کرسنه باید   بر خوان اگر گرسنه دیر
کشیم بهشت و نعمت حسن گور   برام و کمند و گور و نخجیر
اکنون ز جهان منبری کابع   گر رود جهان کنی تو تسخیر
نام و برادرم جهان را   گفتم سر طلاق و چار تکبیر
بگذشت ز فرقه از فرقش   افغان جوان و ناله پیر
در ماتم او نشسته ناچار   وقتی که ز دلت رفته تدبیر
این ماتم سیه جهان در دیده   این روز نه جهان بتقدیر
تبدیل نمی‌توان قضا را   تقدیر توان چگونه تغییر
ای جان برادرای جهانشاه   ای چشم جهان بدیده ام تر
تاریخ وفات تو ز محمود   ترجیع بود بدون تقصیر

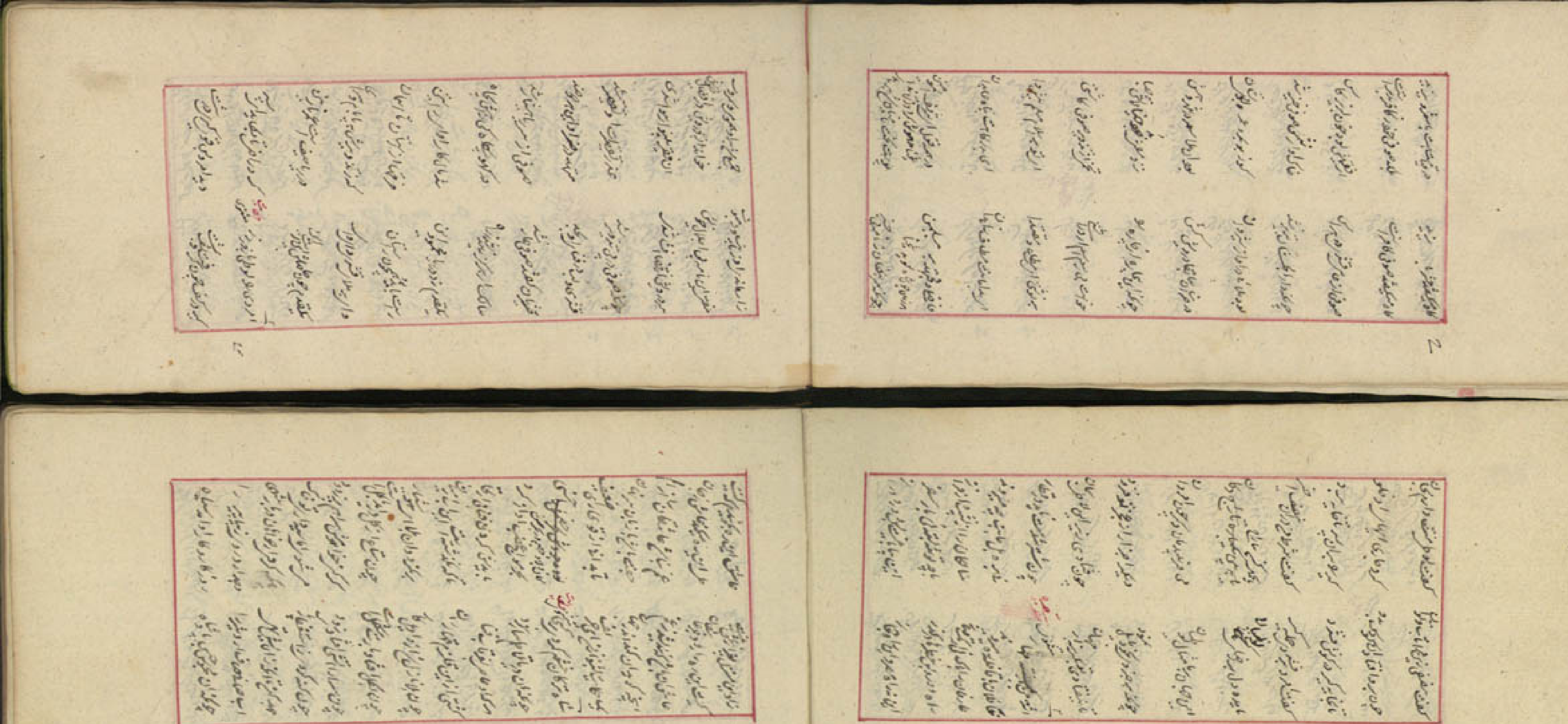
ای مهر چشمه چشم تو دریا   ای آب دو دیده چشم طوفان
دانی که چه شد ز بعد خسرو   دانی که چه شد ز بعد خاقان
از خوشتر روس تا شیراز   از ساحت طوس تا شیروان
از دعنت غزنی تا به تبریز   از ملکت توران تا کرمان
آنانکه به پرسته حسرع   انجمن بدرگشاده دکان
یکی قوم اسیر درد طاعون   جمعی بر و با بلای سوزان
مردم همه بیان ذرط غم   چون ماهی ز کنار غلطان
این روز چنین ز وصل دروغ   احوال جهان به تنهایی پنهان
بس جان که بدید الفتنه زمان   بس رفته که گشت عمر ز جان
آن جسم که آن مصطفی العباد   آن روز که آن صبح بالا جهان
در شهر ربیع الاول با مبرم   جان داد برادر ما بلطف الرحمن
پرورده مهد مرحمت   آسوده به باغ و قصر رضوان

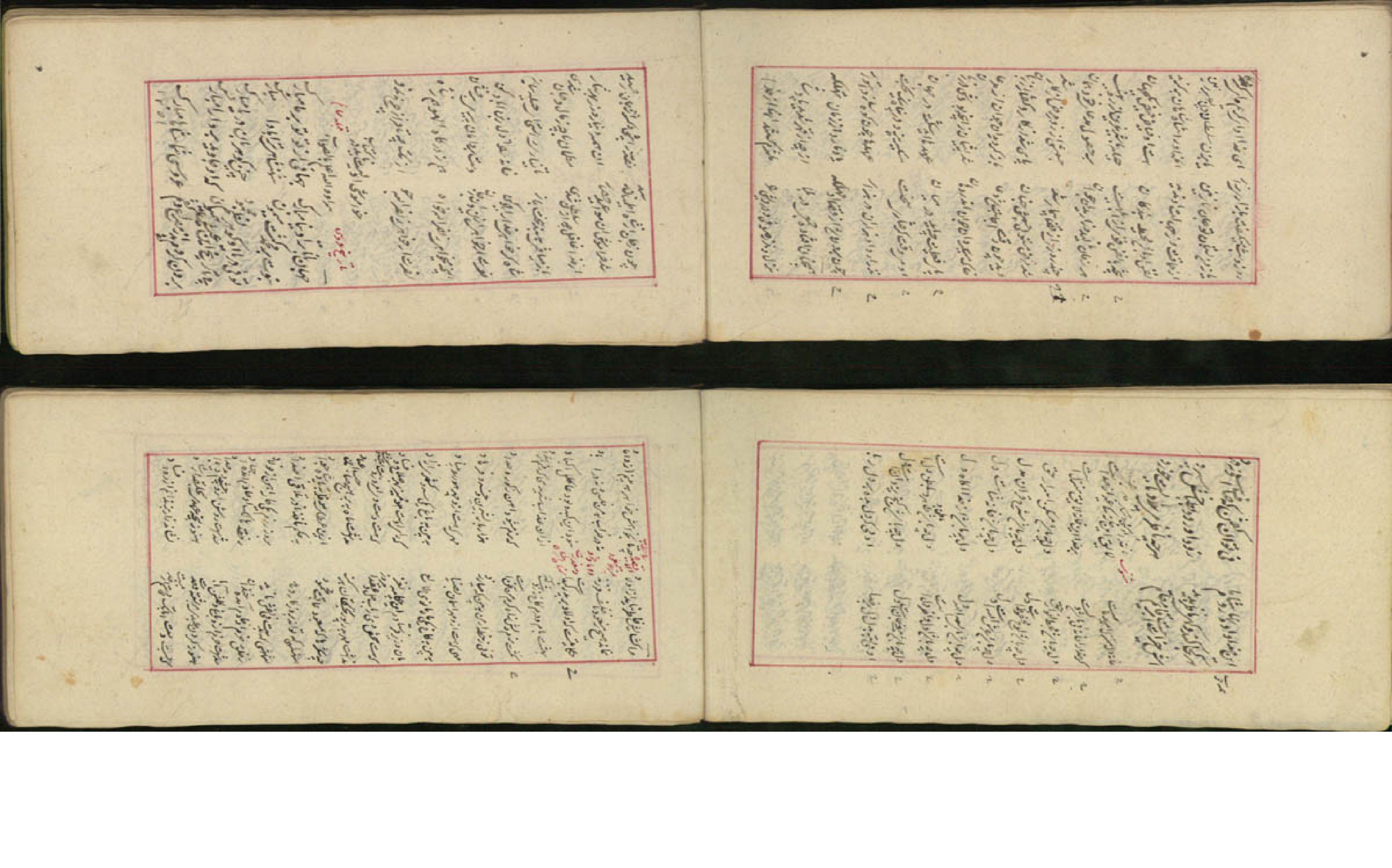
در هشتم به رجب ز روف   با روح و جسد ز ما اخوان
با حال نظری و اسیری   زین گشته باین جزای نیز مان
از رسم عزا بجست مرا ای   جز نظم چه کار مرا ای چه توان
محمود برای سال تاریخ   بنوشت دو مصرعی بی آن
در وقت بدو تمام تاریخ   ترجیع بدون سهو نسیان
سیحون محیط گشت و عمان   با قلب جهان شاه کران

الهی ترکیب در فوت برادر جهانشاه و تاریخ
فوت او است

آنجا که زند کوس تقدیر   اجرام سپهر را چه تاثیر
خوابگه به خواب گاه ایام   آشفته او در حالت تغییر
آن بنده که امر حق کن شد   قدرت که نیستی و ثابت تقصیر
آن مرد که بر زه خود آمد   فرزند همه قاره و قاره و شیر
با نه مهر و دهر که دو رو به   تا لیسته نرزه شیر زنجیر







هرچه در آثار بینی نقش حکمت شد پدید | کی توان زان شاخ گل [illegible] گفت

نکس کس را وجود هست لیکن [illegible] | جز محمد خدا با کسی اسرار گفت

بود وجود وی که او موجود شد [illegible] | بود وجود وی که او موجود شد اخبار گفت

راز محمد [illegible] | سر خدا [illegible] با شعار گفت

گر پسندیده داشت شاه [illegible] | در هر طرزی که بود او [illegible] گفت

تا درین مرز [illegible] سلطان [illegible] | [illegible] گوهر بار گفت

[illegible] محمود را

[illegible] اسرار گفت

[illegible] | یکی محمد و آن دو یکی بنام عیان

[illegible] | دگر [illegible]

[illegible] | یکی [illegible] افغان

[illegible] | یکی [illegible]

یکی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]













قصیده در مدح [illegible]

2 مهدی که [illegible] باشد | مجرم از قهر در امان باشد
[illegible] | در همه حال مهربان باشد
[illegible] | دست او [illegible] باشد
2 [illegible] | ایمن از عدل او جهان باشد
[illegible] | سال نو سال [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
2 [illegible] | [illegible] باشد
2 [illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
2 [illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد

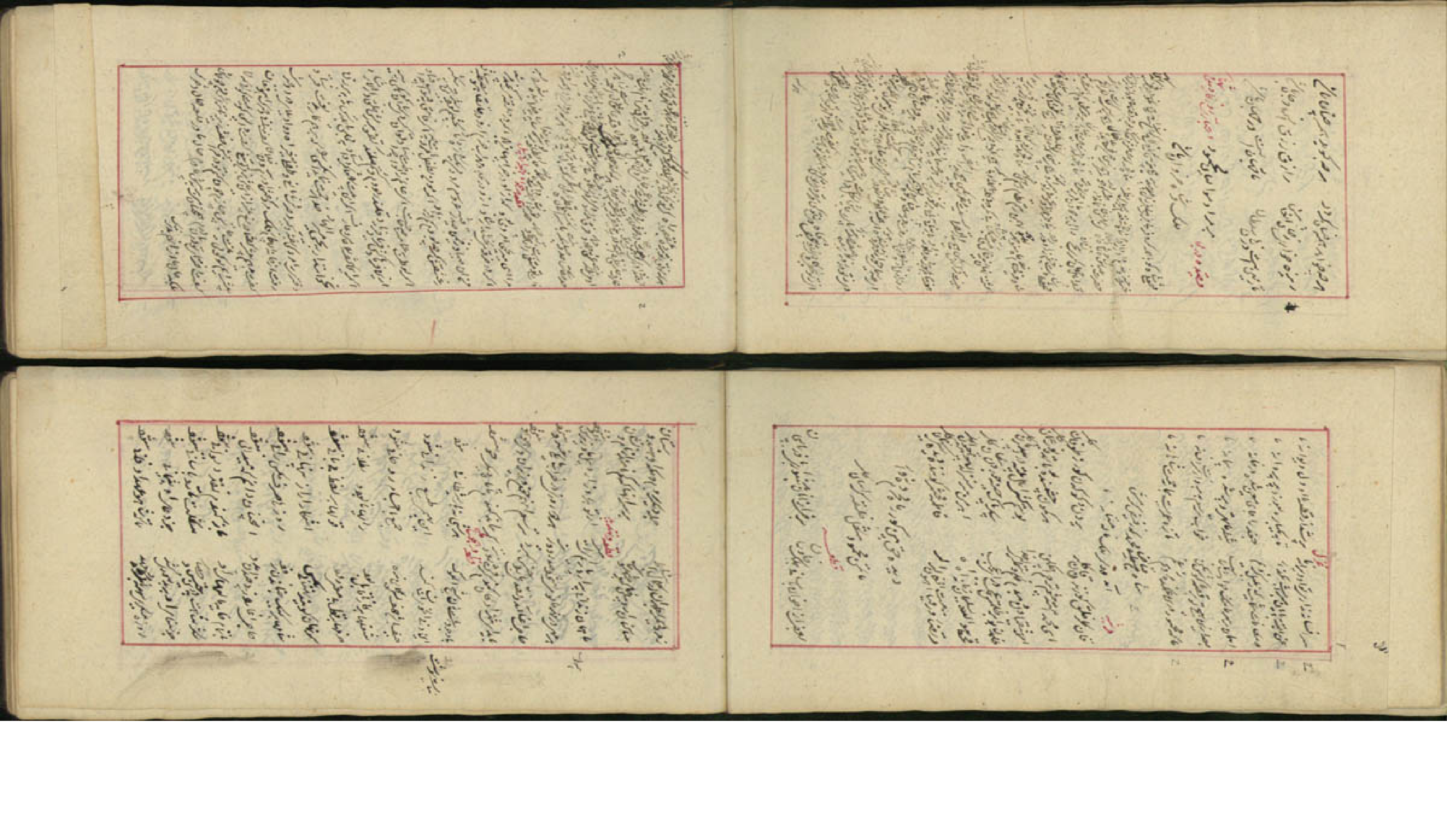
مثنوی

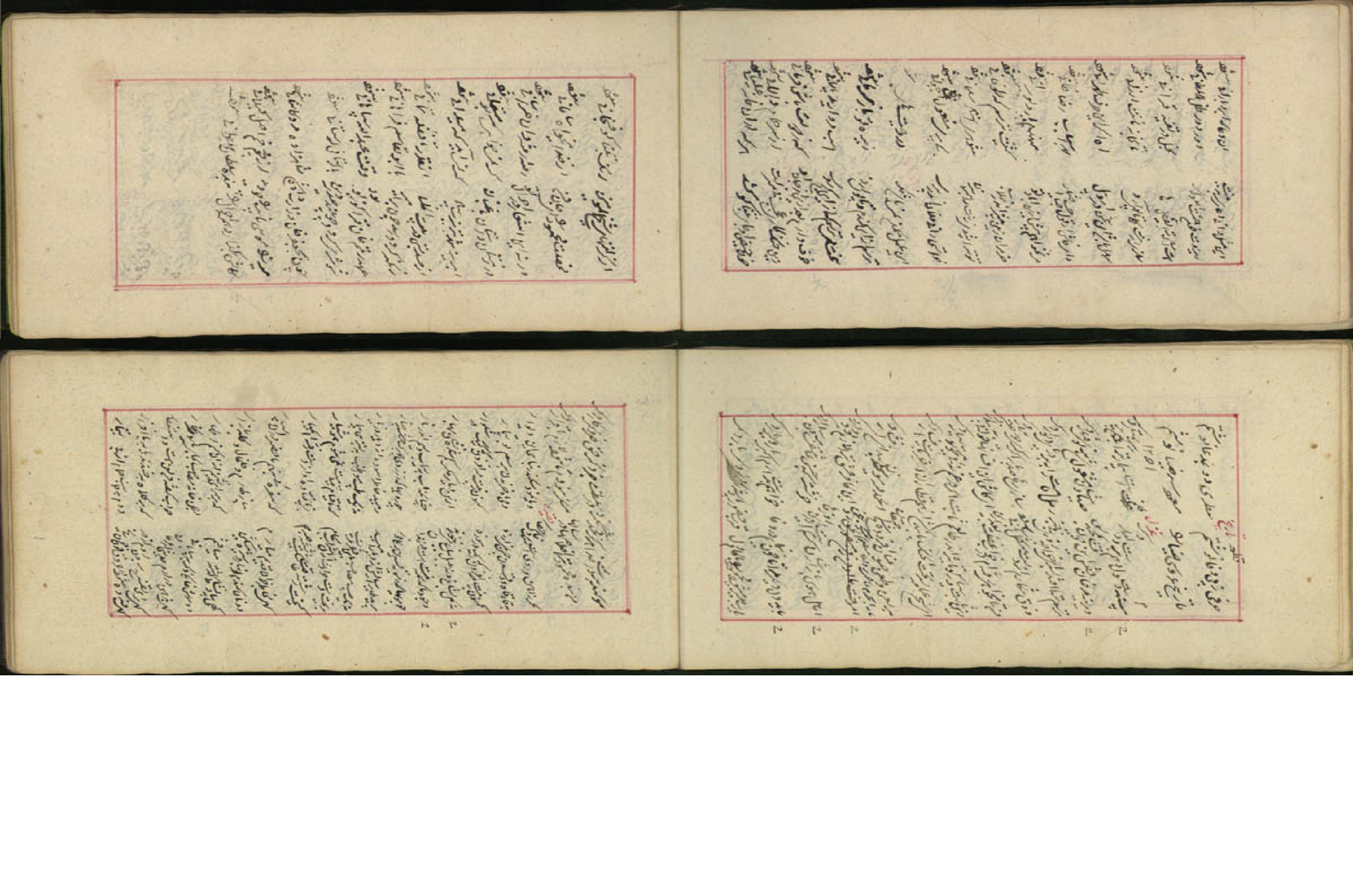
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

راه زن [illegible] | [illegible] باشد
2 [illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
2 [illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد
[illegible] | [illegible] باشد

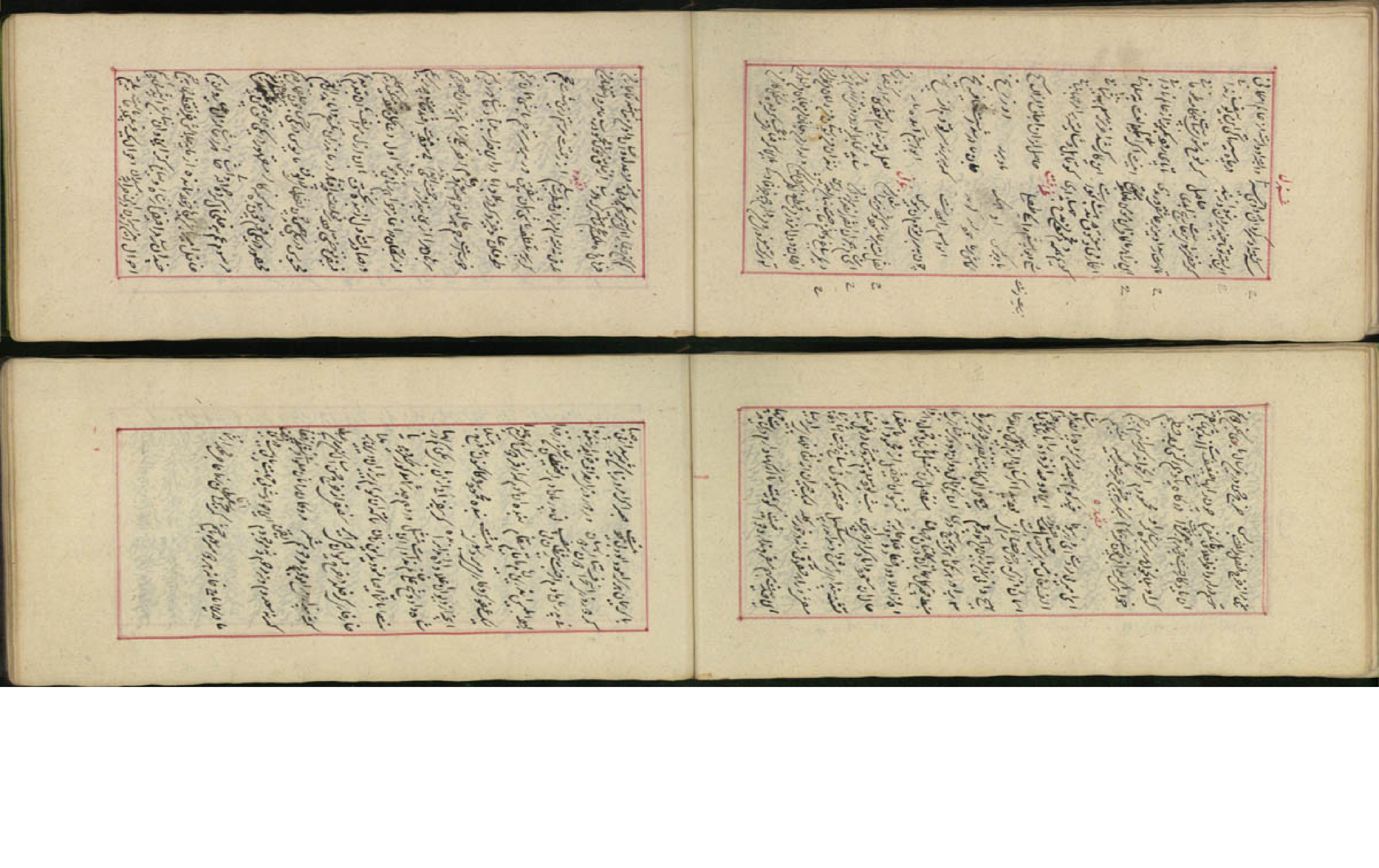
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] باش
[illegible] باش





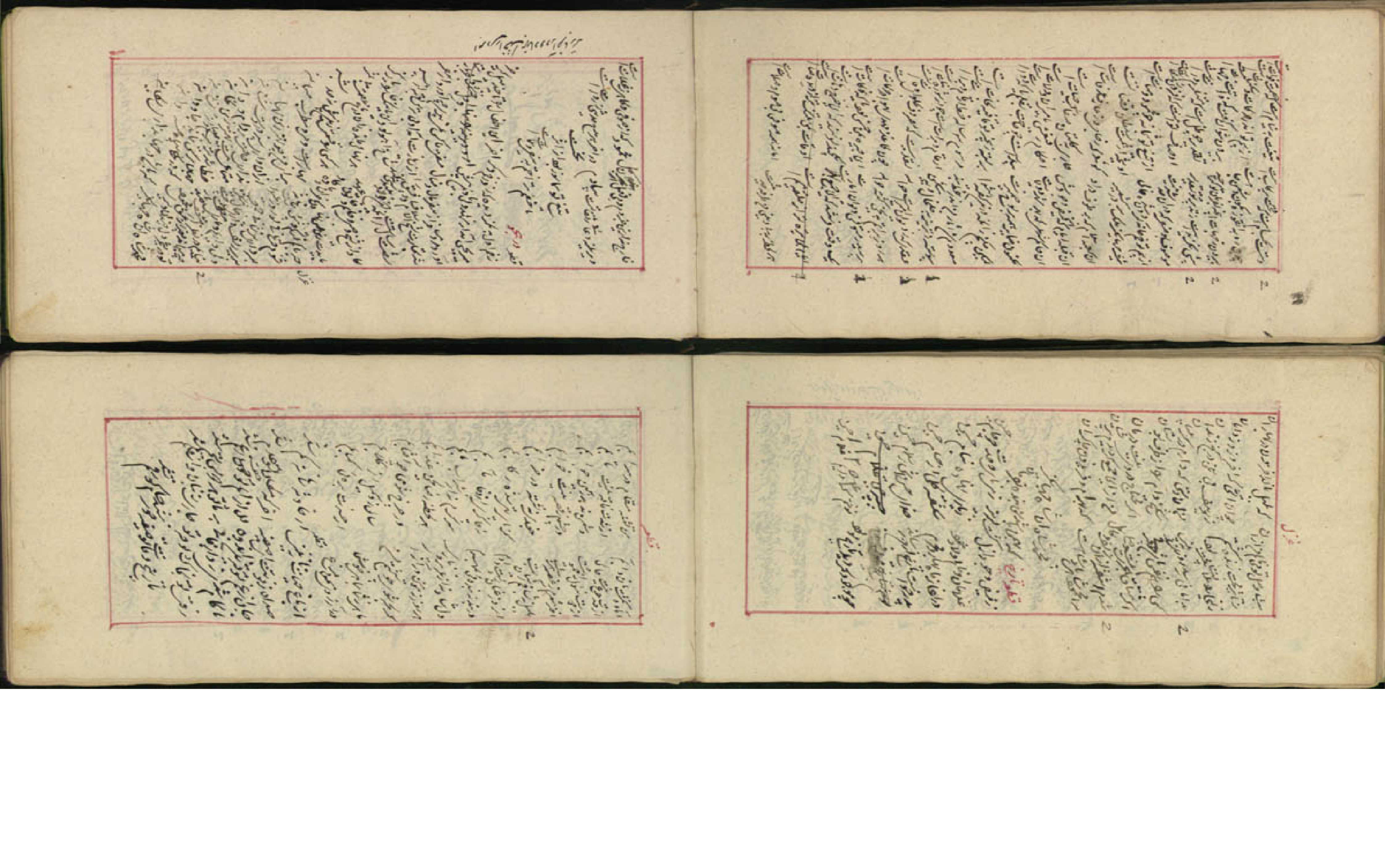














در مدح سلطان العادل محمد شاه قاجار و نواب مستطاب قهرمان میرزا





